

## نگاهی به یکی از مهم‌ترین آثار فلسفی قرن بیستم اثر آرنی لوفهور

# متافلسفه فضایی میان فلسفه و انقلاب

**سهند ستاری**



است. فلسفه متأثر از اشتیاق تحقق خود، با دیگری [=جهان] در تشق قرار می‌گیرد. [...] حاصل اینکه با فلسفی‌شدن جهان، فلسفه نیز این جهانی می‌شود، و تحقق آن همانا نابودی آن است. آنچه موضوع مبارزه فلسفه در بیرون است، ناپسندگی درونی خود آن است؛ اما فلسفه در همین مبارزه دقیقاً به همان نقیاضی دچار می‌شود که با آنها به‌عنوان نقیاض طرف مقابل می‌چنگد. و این نقیاض را تنها وقتی می‌تواند از میان بر دارد که خود گرفتار آنها شود. آنچه در تخالف با آن است و آنچه با آن مبارزه می‌کند، پیوسته خودش است با این تفاوت که عوامل معکوس شده‌اند.» (مارکس: ۷۳) در نظر مارکس، فلسفه در جریان واقعیت با تحقق‌یابی دوراه بیشتر ندارد، یا بر آن غلبه می‌شود یا خود را به سطحی بالاتر می‌رساند. این‌بند از رساله دکتری مارکس، به مقصود لوفهور از «متافلسفه» بسیار نزدیک است. او در کتاب حاضر می‌گوید: «تفلسفه» تحقق (realization) آن را بشناسد. او این فرآیند را «متافلسفه» می‌نامد. دغدغه اصلی لوفهور دست‌یازیدن به تأملی نقادانه در باب فلسفه است: او می‌خواهد ببیند چگونه می‌توان از فلسفه فراتر رفت یا بر آن فائق آمد. (Elden, 2008)

این عبارت به همان اندازه که در حکم «überwinden» نتیجه‌ای است، به معنای غلبه‌کردن یا جیره‌شدن، به همان اندازه نیز به معنای «Aufheben» هکلی و مارکسی است؛ به معنای غلبه‌یافتن و پایان‌نهادن بر چیزی و هم‌زمان حفظ‌کردن و نگه‌داشتن آن. قربابت مفهوم دو عبارت هکلی و نیچه‌ای در «متافلسفه» اینجا آشکار می‌شود که لوفهور به جای هر دوی این واژه‌ها، غالباً از واژه فرانسوی «dépassement» استفاده می‌کند، اگرچه متافلسفه به چیزی بیشتر از اصطلاحات هکلی، مارکسی و نیچه‌ای می‌انیدند. (El-den, 2008: 84)

بنابراین غلبه بر فلسفه، از میان برداشتن آن و رساندنش به سطح واقعیت، اسکلت نظری «متافلسفه» را تشکیل می‌دهد. (Lefebvre, 2016) در تکمیل بحث مارکس، از زبان خود لوفهور «متافلسفه» این‌گونه تعریف می‌شود: «اولاً به گفته مارکس، انقلاب - آن‌طور که مارکس بدان فکر می‌کند، تصورش می‌کند، و طرحش را می‌یزد - نه قسمی فلسفه بلکه تحقق فلسفه است. فلسفه، در طول تاریخ، تصور خاصی از انسان خلق می‌کند، و انقلاب به این تصور تحقق می‌بخشد، اما درعین‌حال آن را اصلاح می‌کند و تغییر می‌دهد. متافلسفه ناظر به این معناست که فلسفه در مسیری پیش می‌رود که به تصور یا طرحی از وجود انسان منتهی می‌شود که انقلاب بدان تحقق می‌بخشد.» (گفت‌وگوی لوفهور و کولاکفسکی: ۱۹۷۴) **بافلسفی‌شدن جهان فلسفه‌نیز این جهانی می‌شود** لوفهور در «متافلسفه» مصراحت تأکید دارد که نمی‌خواهد از مارکس یک فیلسوف بسازد، اما معتقد است اندیشه مارکس فلسفه دارد. به موازات این، تأکید دارد «مارکس یک جامعه‌شناس نیست، بلکه نوعی جامعه‌شناسی در مارکس وجود دارد.» از این‌رو، بخش مهمی از کتاب معطوف به تبیین ربط مارکس با فلسفه است. (Lefebvre, 2016) چنان‌که در مجلد اول «نقد زندگی روزمره» جایگاه فلسفه مارکس را برجسته می‌کند و تصویر غالب و یک‌بعدی از مارکس را نادرست می‌داند: «اینکه علم اقتصاد و کنش سیاسی فلسفه نظری را از دور خارج کرده و جایش را گرفته بود به این استنتاج غلط دامن زد که مارکس هر تصوری از جهان فلسفه را رد می‌کرد.» (گفت‌وگوی لوفهور و لشک کولاکفسکی، تکامل یا انقلاب، ۱۹۷۴)

۲- مارکس در رساله دکتری خود می‌نویسد: «وقتی فلسفه خود را همچون اراده در برابر جهان نمود شکل می‌دهد هنگام آنکه نظام فلسفی به تمامیتی انتزاعی فروکاهید می‌شود؛ یعنی جنبه‌ای از جهان شده است که در تقابل با جنبه دیگر است، رابطه‌اش با جهان، رابطه‌ای بازتابی

### اندیشه

نیست، اما هر پوئسیسی، آفرینندگی است.» لوفهور آن را در مقام خلق چیزی زیبا از دل ایده‌ها، آفرینش اثر هنری، شعر، تئاتر، ظهور خودانگیخته مشارکت سیاسی و اجتماعی و حتی ساخت یک شهر زیبا می‌فهمد. در این سطح با تولید معنا سروکار داریم که معطوف به نیچه و البته نگاه انتقادی به هایدگر و استفاده از تحلیل‌های او درباره یونان باستان است. (Elden, 2004: 84-5) او پیوند میان این دو سطح را پیوند بین تکرار، خلق و آفرینندگی می‌داند (Ibid: 301) که تضاد آنها با میمیسیس رفع می‌شود. میمیسیس، به‌عنوان سطح سوم، برای لوفهور چیزی بیش از تقلید صرف است. برای مثال، لوفهور در جدال هومر و افلاطون (این باور افلاطون که شاعران به‌دلیل بازنمایی افراطی رفتار مردم باید از دولت‌شهر اخراج شوند) جانب هومر را می‌گیرد. در نظر لوفهور چون میمیسیس می‌تواند حامل پیام آفریننده باشد پس دقیقاً و صرفاً تقلید نیست. میمیسیس با فرم سروکار دارد و همانقدر درباره تفاوت است که درباره تکرار. همچنین برای لوفهور، میمیسیس از تکرار و بازتولید صرف گریزان است و امکان آغاز و شکل‌گیری چیز دیگری را فراهم می‌کند. لپ کلام، میمیسیس جزء ذاتی و درونی عمل و پوئسیسیس است. (Merrifield, 2015) در این سطح با تولید معرفت مواجهیم که بسیاری رد پای هکل را در آن برجسته می‌دانند. این فرم نظری در کارهای بعدی لوفهور بدین صورت تکمیل می‌شود: تاریخ رشد آگاهی مبتنی بر هکل، تحلیل انتقادی از دولت و سازماندهی اقتصادی جامعه استوار بر مارکس و نقد ارزش‌ها و عاملیت خلایک برگرفته از نیچه.

**فلسفه اگر موضوع جهان شود، جهان را تغییر می‌دهد**

لوفهور مارکسیسم غربی را همان «متافلسفه» می‌داند که باید به فلسفه و آگاهی انتقادی خوراک برساند. از این‌رو، مسئله اصلی درک و فهم رابطه فلسفه و تحقق آن است. مسیری که برای این منظور طی می‌شود همان «متافلسفه» یا فضایی است که در حد فاصل فلسفه و تحقق آن (انقلاب) تعریف می‌شود. بنابراین کار «متافلسفه» غلبه بر فلسفه، از میان برداشتن آن و رساندنش به سطح واقعیت است. (Lefebvre, 2016) بر این اساس، رویکرد متافلسفی لوفهور، غایت از پیش موجود را نفی می‌کند و مفهوم کلیت را به صورت انتقادی و دیالکتیکی به کار می‌گیرد. او رویکردی کلی به مسائل اجتماعی، سیاسی و وجودی انسان دارد و ماحصل آن فلسفه‌ای است که به مابنجی عمل سیاسی باید محقق شود: آنچه او را به سنت مارکسیسم غربی گره می‌زد. بنابراین «متافلسفه» در مقام یک رویکرد، «بعد از» فلسفه نمی‌آید، بلکه بیشتر به مسخ فلسفه می‌ماند؛ دکردیسی منابع پیشین تفکر به طریی برای تغییر رادیکال. بر این اساس، تژ مشهور یادهم مارکس در قالب «متافلسفه» اینچنین دیده می‌شود: تفسیر است که تغییر را ممکن می‌سازد، خاصه زمانی که مسئله بر سر تغییر «جهان» باشد. (Elden, 2016) به عبارت دیگر، فلسفه اگر موضوع جهان شود، تغییر جهان، جهان را تغییر می‌دهد. (Lefebvre, 2016)

«متافلسفه» در مجموع کتابی است که در آن موضوعات اولیه در بافتاری فلسفی تژ قرار گرفته و می‌کوشد همه فلسفه‌ها را با هم برخورد دهد؛ از پیشاسقراطیان تا دوران معاصر. به همین دلیل لوفهور نتیجه می‌گیرد که آنچه می‌تواند فلسفه را نجات دهد بیرون از فلسفه است. یک نمونه‌اش تلاش او برای بسط تحلیل مارکسیستی در جنبه‌های روزمره زندگی مدرن می‌کرد. اینها مفاهیم و پدیده‌های کلیدی اقتصادی یا سیاسی، شاید بی‌جهت نباشد که فردریک جیسمون لوفهور را آخرین فیلسوف بزرگ کلاسیک قرن بیستم و دیوید هاروی او را یکی از بزرگ‌ترین متفکران و روشنفکران قرن بیستم می‌داند.

« عنوان کتاب حاضر «Metaphilosophy» است که در فارسی می‌تواند به «فرا فلسفه» یا «مابعد فلسفه» ترجمه شود. اما این واژگان ناراسات، از آنجاکه لوفهور فرانسوی بود و چنانچه در متن توضیح داده می‌شود از این واژه - که ابداع خود اوست - در معنای خاص و خودویژه بهره می‌برد و کاملاً متفاوت از آنچه پیش از این در سنت‌های دیگر فلسفی مطرح می‌شد، ترجیح بر آن بود تا با صورت فرانسوی‌اش، «ماتفیلوزوفی» ثبت نشود. استفاده از واژه «فراقلسفه» در آرای لوفهور باعث ابهام و گمراهی می‌شود چراکه سال‌هاست «فراقلسفه» در فلسفه تحلیلی به فارسی کاملاً جا افتاده است و استفاده از این واژه یا واژگان دیگر در آثار لوفهور ممکن است خوانندگان فارسی‌زبان فلسفه را با آنچه در فلسفه تحلیلی خوانده‌اند به اشتباه بیندازد.

۱- مارکس، کارل، رساله دکتری فلسفه، ترجمه: محمود عابدیان، حسن قاضی‌مرادی، ناشر: اختران، ۱۳۸۷
2- Lefebvre, Henri, (2016). Metaphilosophy [epub version], translated by David Fernbach; edited with an introduction by Stuart Elden, Verso
3- Elden, Stuart, (2016). Introduction. In Lefebvre, Henri, Metaphilosophy [epub version], Verso.
4- Elden, Stuart, (2004). Understanding Lefebvre: Theory and the Possible, Continuum
5- Lefebvre, Henri, (1991). Critique of everyday life, Vol 1, translated by John Moore, Verso
6- Elden, Stuart, (2008). Mondialisation before globalization: Lefebvre and Axelos, In Goonewardena, Kipfer, Milgrom, Schmid (Ed.) , Space, Difference, Everyday Life: Reading Henri Lefebvre (pp. 80-94). Routledge
7- Merrifield, Andy (Dec 2015) , Towards a Metaphilosophy of the Urban, Retrieved from www. antipode-foundation.org
8- Henri Lefebvre with Leszek Kolakowski (1974) , Evolution or Revolution, F. Elders, ed. Reflexive Water: The Basic Concerns of Mankind, London: Souvenir. pp. 199–267

**ریویو**

#### عقلانیت و مسئله مدرنیته

ماکس وبر را در کنار کارل مارکس و امیل دورکیم سه معمار اصلی علوم اجتماعی می‌دانند. اندیشه‌های وبر درباره عقلانیت در مرکز کار جامعه‌شناختی و نیز در مرکز چشم‌انداز اخلاقی او قرار دارند. مفهوم «عقلانیت» دلمشغولی محوری کار وبر بود. در نظر او عقلانیت همراه با دو فرآیند آن وجه مشخصه مدرنیته‌اند: نخست جهان‌بینی علمی است که بر اساس آن هیچ نیرویی برای عقل بشری توضیح‌ناپذیر یا فهم‌ناپذیر نیست. دیگری نیروی محرک سلطه علمی بر جهان است که ریشه در اخلاق پروتستانی دارد و به شکلی سکولار نهادینه شده است. اما وقتی وبر از عقلانیت زندگی مدرن می‌گفت از آن معنایی مختلفی در ذهن داشت. مثلاً وبر در جامعه‌شناسی از سرمایه‌داری به‌عنوان نمونه عقلانیت یاد می‌کند، درحالی‌که در نوشته‌های سیاسی‌اش ویژگی تضاد طبقاتی است که وضوح بیشتری دارد. در نظر بسیاری از شارحان وبر، معنای نخست عقلانیت همان وسیله و هدف بود. آنها معتقدند در نظر وبر وجه تمایز زندگی مدرن وجود نظام‌های کنش عقلانی معطوف به اهداف و محاسبه روزه‌بروز وسایل برای دستیابی به آن اهداف است.

در کنار این نظر، شارحان دیگری هستند که تأکید دارند در نظر وبر فرایندهای عقلانی شدن، معنایی جز افزون‌زدایی از جهان و دیوان‌سالاری ندارد. بااین‌حال شارحان دیگر نیز هستند که تصور وبر از عقلانیت و جلوه‌های آن را در فرایندهای تاریخی عقلانی شدن می‌بینند و به عرصه‌های خاصی از زندگی مثل دین محدود می‌کنند. با این وصف روشن است عقلانیت مضمون تقریباً اصلی آثار وبر بود که مفهومی چندپهلوی به نظر می‌رسد. شارحان وبر برای فهم آن کوشیده‌اند مفهوم عقلانیت را محدود کنند و از این‌رو، از چهار نوع



#### «مرزهای عقلانیت»

**راجرز بروویکر**
**ترجمه: شهناز سسمی‌پرست**
**ناشر: کتاب پارسه**
**چاپ اول: ۱۳۹۵**
**قیمت: ۱۶۵۰۰ تومان**

عقلانیت گفته‌اند: عملی، نظری، ذاتی و صوری. از این‌رو، اندیشه‌های وبر درباره عقلانیت نه به‌سادگی در دست‌اند و نه به سادگی قابل فهم؛ بعضاً به این علت که وبر هرگز آن‌ها را نظام‌مند نکرد. ی‌ا به این علت که با آثار او معمولاً به صورت تکه‌تکه برخورد شده و آثارش به‌ندرت در تمامیتش مورد بررسی قرار گرفته است. در تشریح و توضیح این موضوع آثار بسیاری منتشر شده که وحدت‌نظری هم بین آن‌ها وجود ندارد. از جمله این آثار می‌توان به کتاب «مرزهای عقلانیت» اثر راجرز بروویکر اشاره کرد که به‌تازگی از سوی نشر کتاب پارسه به فارسی منتشر شده است. این کتاب رساله‌ای است دربارهٔ اندیشه اجتماعی و اخلاقی ماکس وبر. قصد کتاب حاضر بازسازی بحث عقلانیت، عقل‌گرایی و عقلانی‌شدن به شکلی نظام‌مند

است تا تأثیر متقابل عمیق و مبهم میان کار جامعه‌شناختی و دیدگاه اخلاقی وبر را روشن کند. راجرز بروویکر، وزیر در در مقام متفکر معاصر ما تفسیر می‌کند که کارش سرتاسر مسئله مدرنیته را وحدت و انسجام می‌دهد. «مسئله مدرنیته» شامل مسئله تاریخی خاستگاه مدرنیته، مسئله جامعه‌شناختی ویژگی‌های منحصربه‌فرد ریخت فرهنگی و نهادی مدرن، و مسئله اخلاقی چگونه راه‌بردن یک زندگی معنادار و ارزشمند در عصر مدرن است. هدف بروویکر این است که تشخیص و تحلیل جامعه‌شناختی و اخلاقی وبر را از مدرنیته بکاود.

سال چهاردهم • شماره ۲۸۱۸ • روزنامه **شرق**

**نگاه**

#### خوانش مارکس در ۱۹۶۵

**استوارت الدن**

برخی از مهم‌ترین آثار مارکسیسم فرانسوی بعد از جنگ در سال ۱۹۶۵ منتشر شد. از جمله «برای مارکس» لویی آلتوسر و مجلد همراه آن «خوانش سرمایه» که مشترکاً با گروه مطالعاتی‌اش نوشت و «متافلسفه» آرنی لوفهور که در همان سال منتشر شد. امروز ترجمه کامل «خوانش سرمایه» و «متافلسفه» از سوی انتشارات روسو در

دسترس انگلیسی‌زبانان است. «متافلسفه» در سال‌های ۱۹۶۳ و ۱۹۶۴ نوشته شد، پیش از حمله دیوهلوی آلتوسر به صحنه تفکر معاصر، بی‌هیچ اشاره‌ای به او. صدالبته کتاب ساختارگرایی را نقد می‌کند ولی نه خوانش آلتوسر از مارکس را، ولی این‌طور باقی‌نماند؛ لوفهور چندین مقاله را به تحلیل و بررسی ادعای آلتوسر اختصاص داد که با مقاله‌های اولیه‌اش در کتاب «فراتر از ساختارگرایی» جمع‌آوری و منتشر شد. لوفهور ساختارگرایی را «ایدئولوژی فرانسوی» می‌دانست که در خدمت مدل خاصی از سوسیالیسم دولتی است. «ایدئولوژی فرانسوی» فقط یک مفهوم، «ساختار»، را گرفته و به آن جایگاه رقیعی داده بود به‌جای اینکه به ارتباط بین فرم، کارکرد و ساختار در آثار مارکس بپردازد. بی‌توجهی آلتوسر به لوفهور در سال ۱۹۶۵ بخشودنی نبود - چون لوفهور یک نسل قدیمی‌تر از آلتوسر بود و به‌طور گسترده در باب همه مسائلی نوشته بود که به ادعای آلتوسر مارکسیسم فرانسوی از آنها غافل است. آلتوسر هرگز به تحلیل یا حتی نقد لوفهور مبادرت نکرد گرچه از کتاب لوفهور در باب نئین تمجید کرد. هم «خوانش سرمایه» و هم «متافلسفه» در بحث‌های

جهان انگلیسی‌زبان درست فهمیده نمی‌شود. «خوانش سرمایه»، در نسخه اصلی فرانسوی، شامل مقالاتی بود از اتی‌بن بالیبار، ژاک رانسیر، راجر استبلت و پی‌یر ماشری و نیز آلتوسر. در اولین ترجمه انگلیسی فقط مقالات آلتوسر بود و بالیبار. ترجمه کامل کتاب بالاخره منتشر شد؛ دیوید رابنباخ با تکیه بر ترجمه اول بن بروستر و با اصلاحات و ترجمه بخش‌های باقی‌مانده ترجمه جدیدی از آن ارائه کرد. شاکردان آلتوسر به درجات بالایی رسیدند. با اینکه استبلت چندان در میان انگلیسی‌زبانان شناخته‌شده نیست، بسیاری از آثار مهم رانسیر، ماشری و بالیبار به انگلیسی ترجمه شده و درباره‌شان بحث‌های زیادی هست. اگرچه همه شاکردان آلتوسر بعدها منتقد او شدند این مقالات به‌جهت‌گیری فکری آنها آتماکم کرد. «متافلسفه»، به‌جز صفحات اولیه‌اش اصلاً ترجمه نشده بود و مثل بخش عمده‌ای از آثار لوفهور عمدتاً در انگلیسی ناشناخته مانده بود. جا دارد تأکید کنیم که فقط تعداد انگشت‌شماری از نوشته‌های لوفهور در زمان حیاتش به انگلیسی ترجمه شد. ولی در مورد دیگر زبان‌های اروپایی وضع کمی فرق داشت. لوفهور در سال ۱۹۹۱ از دنیا رفت، سالی که «تولید فضا» و جلد نخست «نقد زندگی روزمره» ترجمه شد و از آن موقع تا حالا چند مجلد دیگر نیز ترجمه شده‌اند - بخش‌های دیگر نقد زندگی روزمره، ریتم‌کاوی، بسیاری از آثار مهم او درباره شهرها و مطالعات شهری و بخش‌هایی از کتاب چهارجلدی «درباره دولت»، بی‌شک همه این آثار مهم‌اند و تاکنون در رشته‌های بسیاری، از جغرافیا و معماری تا مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی، استفاده شده و جای خود را پیدا کرده‌اند. اما بالینکه آثار مارکسیستی لوفهور - ماتریالیسم دیالکتیکی و جامعه‌شناسی مارکس- در اختیار نسل قبلی بود تعداد کمی از آثار مشخصاً فلسفی او در دسترس بودند. این مایه تأسف بود و منجر به خوانشی کج‌معوج از آثار او شد. ترجمه «متافلسفه»، شاید به‌عنوان مهم‌ترین اثر نظری لوفهور و به‌عنوان پایه و اساس آثار دیگر او کمک می‌کند به جبران این مافات، این کتاب را نیز دیوید فرناخ ترجمه کرده و من ویرایش کرده‌ام. امیدواریم نقطه آغازی باشد در ترجمه آثار فلسفی لوفهور.

در وصل و فصل آرای آلتوسر و لوفهور نکات بسیاری وجود دارد که مخاطبان انگلیسی‌زبان اکنون می‌توانند هر دو موضوع را مقایسه کنند. یکی از مهم‌ترین تفاوت‌ها در برخورد با هکل است. هدف آلتوسر - خصوصاً در «برای مارکس» و البته تیخ تبسیح مقالات «خوانش سرمایه» - این بود که نشان دهد کار مارکس وقتی به معنای واقعی علمی شد که فراتر از هکل رفت. آلتوسر می‌خواست ایده‌آلیسم را کاملاً از ماتریالیسم جدا کند، تا از این طریق مارکسیسم را از شر بقایای امانیستی‌اش خلاص کند و آثار ابتدایی مارکس و تأثیر هکل را بر او کم‌اعتبار جلوه دهد. برعکس، لوفهور آثار مارکس را از اول تا آخر یک کل واحد می‌داند و نه فقط به اهمیت هکل برای مارکس پی می‌برد بلکه معتقد است مکمل نظریه مارکس ایده‌های هکلی است و تأکید می‌کند اوماننیسم در سراسر آثار مارکس وجود دارد. لوفهور نه‌تنها خوانشی از یک مارکس هکلی و نیز تفسیر و پذیرش مارکسیستی از آثار هکل ارائه کرد، بلکه پای متفکران دیگری را هم به میان آورد، به‌ویژه نیچه. اثر «هکل، مارکس، نیچه» لوفهور که در سال ۱۹۷۵ منتشر شد، از دیگر آثار مهم اوست که ترجمه‌اش دیگر خیلی به تعویق افتاده است. هر سه این متفکران در «متافلسفه» نقش تعیین‌کننده‌ای دارند. اگرچه کتاب شامل بحث مبسوطی با مارتین هایدگر، ژان پل سارتر و کستاس اسکلسوس نیز هست.

در حاشیه انتشار این دو کتاب، انتشارات روسو ویراست جدیدی را از «خدای پنهان» لوئین گلدمن نیز منتشر کرد. مطالعه‌ای در باب پاسکال و راسین شاید در نگاه اول بی‌ربط به کار آلتوسر و لوفهور به نظر برسد. ولی گلدمن متفکران دیگری در مباحثات مارکسیسم فرانسوی بود. گلدمن در رومانی به دنیا آمد و در سوئیس درس خوانده و متأثر از لوکاخ بود. چنانکه میشل لویی - دانشجوی سابق گلدمن و از منتقدان آلتوسر - در مقدمه کتاب «خدای پنهان» می‌نویسد، بین آثار گلدمن و مواجهه لوفهور با پاسکال در دو کتاب سال‌های ۱۹۴۹ و ۱۹۵۴ شباهت‌ها و تناظری وجود دارد. کتاب‌های لوفهور درباره پاسکال بخشی از کوشش‌های او، اساله او در پرداختن به شماری از اهالی ادب فرانسه است: دکارت، دیدرو، رابله، موسه، یکی از مهم‌ترین دلایلی که لوفهور این کتاب‌ها را نوشت - که هیچ‌کدام‌شان به انگلیسی ترجمه نشده - این بود که محدودیت‌های اعمال‌شده از سنوی حزب کمونیست فرانسه او را از نوشتن مسائل به وضوح سیاسی‌تر باز می‌داشت. وقتی او بعد از دوره‌ای تعلیق در سال ۱۹۵۸ از حزب جدا شد، بسیاری از آثار سیاسی‌تر و نظری‌تر او بیرون آمدند، از جمله شاهاکار او «حاصل عمر و این جور چیزها» که زندگی‌نامه خودنوشت و نامنظم او بود. تبار مستقیم «متافلسفه» به این کتاب می‌رسد. جایگاه آلتوسر به‌عنوان یکی از نویسندگان اصلی فرانسوی درباره مارکس به‌خوبی جا افتاده است: ترجمه کامل «خوانش سرمایه» به‌حق اهمیت نقش دانشجویان ممتازش را در این تفسیر مهم احیا می‌کند. لوفهور در این مباحث مارکسیستی به‌مراتب کمتر شناخته‌شده است («متافلسفه» چنانچه دیوید کانیبک‌هام در تأیید این کتاب می‌گوید، «جایگاه لوفهور را در میان بزرگ‌ترین متفکران مارکسیست قرن بیستم تثبیت کرد.» پنجاه سال طول کشید تا ترجمه کامل «خوانش سرمایه» و نخستین ترجمه «متافلسفه» منتشر شود، اما اکنون خوانندگان انگلیسی‌زبان قادرند هر دوی این کارهای بنیادی را ارزیابی کنند.

**ترجمه: سهند ستاری /منبع: روسو**